



FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.  
OXFORD

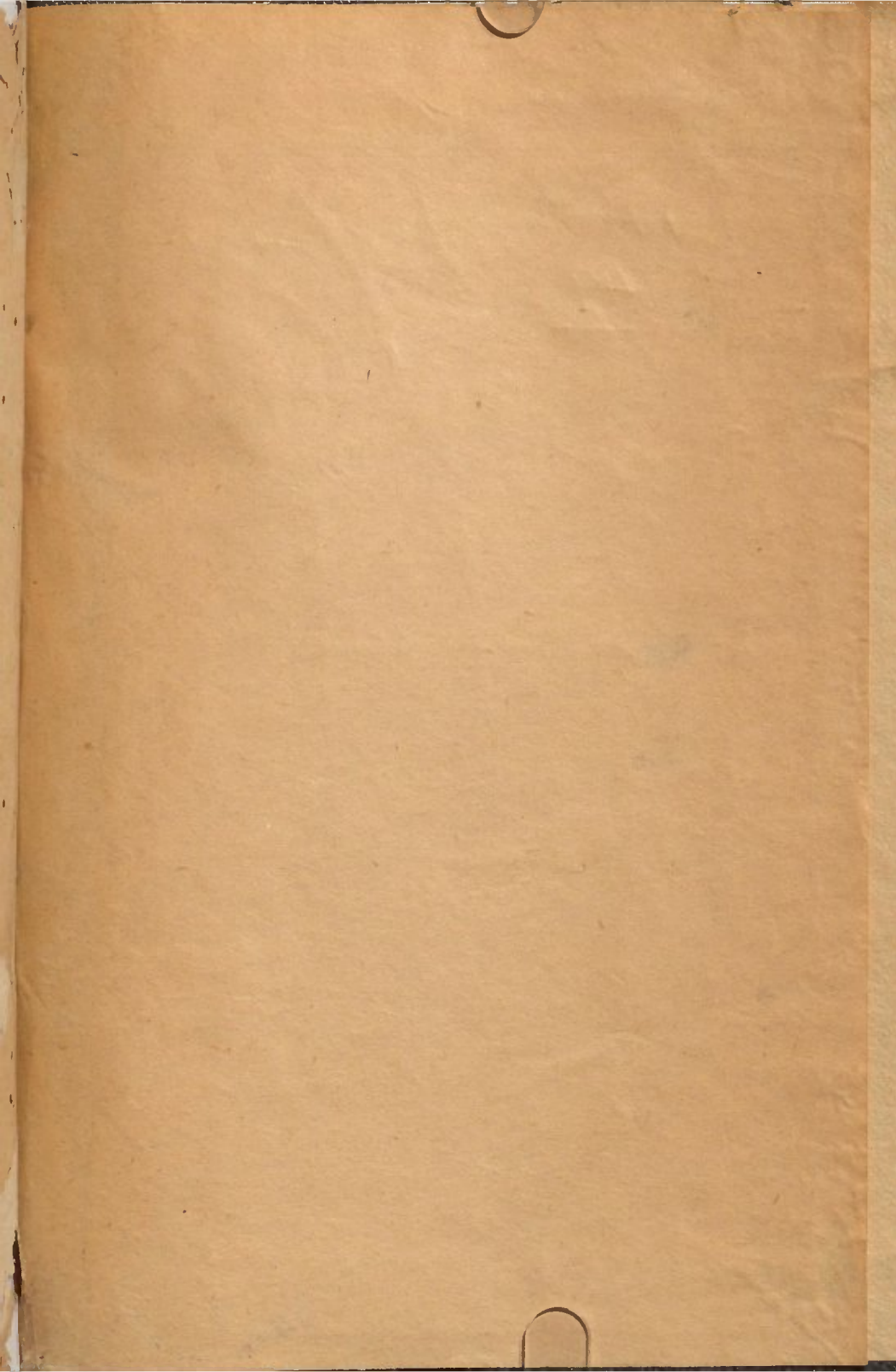
7785 49



M 21

77P5

49



117

Lucknow  
28.11.21.  
W.I.



بسم الله الرحمن الرحيم

انتخاب کتاب سکندری ادریه طهقان بشر خوار و غیره

ادویه طفلان شیرخورد بدانگونه چون کود که شیرخورد شیر صاف و صاف خورد

بمرض مبتلا گردد چون شیر فاسد نباشد در پیش از آنکه اگر شیری که بسبب غلبه باد

فاسد شده باشد با آن مرض مبتلا شود یا غرزد و او از آن نیست و ضعف شود

دیبول و غایط و طرطابوی مبتلا شود و لاغری شود در اطراف مجتس یعنی بند شود

اگر شیری که بسبب غلبه بلغم فاسد شده باشد نباشد بعضی بلغم مبتلا گردد و غایط از

نرم بود و انداختن نرم کرده و از آن غوی روان شود و یا در قاع و تشنگی

و عا پاکه پیدا آید اگر شیری که بسبب غلبه بلغم فاسد شده باشد نباشد با امراض

بلغمی مبتلا گردد و خواب بسیار کند و از دشمنی آب بسیار سیلان یابد و اندیش

سخت گردد و پهلای چشمش سبتر شوند و پاناسه و قی کران شود از

جهد امراض که مخصوص به بچگان اند یکی را مکتوب نامند و آن است که از

نوشتن شیر چشم بچ خارش کند و از آن آب مترشح گردد بچ خواب

میرد

دین چشم باز کردن نتواند بسبب حدوث این مرض کودکان چشمن و بینی  
و چشم در بدست نامه یکی از امراض کودکان را بارلیزیک گویند و آن است  
که نویسنده شیر و ایه حامد بجا نغز که در شکم بزرگ نشود و راستی کم اکتد و رفته  
رغتی و مرض تشبه را حاد است شود این مرض و از بهر که نیر کو نید و یکی از آن که  
از امراض مذکوره را <sup>قال</sup> الکف نامند و آن است که در حاکم بچه دانه از آن گوشت فاسد  
که سرش بارلیک باشد حدوث یافته فروشته شود از آن تا که سر از آن  
بچه غایر گردد و حاکم بچینه شود و لکوی و دهن و چشم درد کند و بچه بدستواری  
نیر میکند و آن یکی از آن اجلطاد یکی را اینست گویند و علامات آن در  
چهره رو که حرقوم است و دیگر امراض جفا بچه است و جزان در بچه و غیران  
یکسان اند و علامات این امراض نیر در بچه و غیران یکسان بوند چون  
بچه را سبب دیو و بوری شود علامتش است که گاهی بلرید و گاهی بجنند  
و گاهی بترشد و گاهی بناض و دندان خود را یاد ایه را بکزد و گاهی بالا بکزد  
و گاهی دندان را بر ارم بسیار بیدرنگ بسیار بر ارم زند و لاغری شود و در  
مدت و وقت از دهنش سیاهل گردد و غایب ارم باشد و او از حق بر تواری



اید و از آنرا پیش بوی بد بچو بوی باجی و خون اید و شیر را از آنرا  
و گوشتند بنوشند و اسبند گوشتها را از آنرا اید و با لکه گویند چون کچک در آنها  
بچه مذکور بعلوانی چنانچه سره فرقی و در دست و سایر اعضا مبتلا گردد و محل درد  
باز نمانی کرد و چون دیدی از آنسانس کند بیقرار کرد و در زمانی و در وقت  
از کیه بچه معلوم شود ملائکه بچه قدرت بر نطق بنزد و چون اندک بگریه بداند که  
در دند که است و از آنجا بگریه بداند که درد بسیار است می باید چشم و گوش  
دوین و بینی و در ویشور و نیندگاه بچه را دوام بگیرند تا اگر مرضی حادث شده باشد  
بجلاج آن گوشه اگر در عضوی از اعضای بچه علت حادث شود کرات آن عضو  
بچه بدت خود ماس کند و بگیرند و اگر در عضوی علی پیدا شود چشم بسته دارد  
تا اگر در مثانه شود بول بد نواری کند که بچه می کند یا شکمش از باد منفع شود و او  
کند بداند که در شکم رنج دارد و اگر بسیار بگریه کند بداند که در تمام وجودش  
رنج حاصل شده است و بچکان را آدروی که نرم باشد و تجربی و بنعم را  
باید داد **باید دانست** که چون بچه پادندان زاده شود تا چهار سالگی  
و مادرش در میان آنکه روزی بگریه بچه که دندانهاش در **اول ماه**



یاد آورده ماه یا سیوم ماه بر ایند بر پدر نامبارک بود و پدرش در چنان آنکه روز  
ببرد و بچه که در آنهاش چهارم ماه بر برادر نامبارک بود و آنکه  
یعنی بر ایند بر برادر و مادر نامبارک بود و پدرش فقیر کند و برادر و مادرش  
بیمارند در میان آنکه روز اول در ششم ماه بر ایند مادر و پدر را نامبارک بود و پدرش  
فقیر شود اگر در هفتم ماه بر ایند بیمار که بود پدرش را اعتدال حاصل آید اگر در  
هشتم ماه بر ایند تا مدت چهارده ماه بیشتر مبارک است و الله اعلم بالصواب  
علاج چون بچه را مرضی حاصل شود طبیب را بریند که خطی که مورث مرض باشد  
شناخته و غلبه آن دیده و قوت و ضعف بچه در یافته بر حسب مناسب فصل  
و ولایت علاج بکار بسته نماید گرداند و بچه و پدران اکثر در ارضی برابر اند  
فساد و خلط در غیر بچه مرضی حادث شود و در بچه غیر حادث گردد و علاجی  
که در افعوان باشد بر حسب شرب حال بکار بندد و عملی که بچه از اعلی کردن  
نمواند چنانچه عمل داغ و سوز و نظاف نکنند و نیز محبت بود و فو مرض بچه  
اگر حاجت بخوراندن دل و برای بچه افتد باید که بچه خون در ما و دو دم بمقدار  
دو دانه برنگ برهم و چنان در هر مای مقدار یکدانه برنگ زیادت کنند  
تا آنکه در سال دوم مقدار خسته کنار خطلی بخوراند و در سال سوم

بمقدار کناره خطی و چون در چهارم سال در اید مقداری ز مادر سینه  
بیشتر بر بنای حال مقداری **پرسید** و **اکنه منزه خوار** بود دارد بخت و  
مرض این را دایه یا مادر سینه بخوراند و هر دو را بهم بخوراند و بجه که غلبه  
بود بر آن دفعه مرضش هم باو باید خوراند **بیراکنه** چون بجه دارد و نخورد  
در پستان دایه طلب کند تا بکشد پستان دایه و خورده شود و در اوقتی که  
بجه را بناید داد و عفته منزه نیاند که در وقت افتد و هر بجه که منزه نفس  
شود و در استخوان تارکش آسیب یابد که بواسطه نقصان مغز غلبه کرده است  
مخاکه افتد و از استخوانی جدا اید و ضعف و سستی حاصل گردد باید که روغن کتان  
را با داروهای شیرینی مثل کانیادکن بجه بپوشند و بر اندام و تارکش نیز طلب کنند  
و اگر از جهت دفعه مخاک تارکش آب سرد بر رویش بر نهد استخوان  
بسیس که در و مخاک افتاده است مرتفع گردد و هر بجه که بافتش سست غلبه ما  
اشتیاق و درد جدا اید باید که با داروهای دافعه باد علیل کنند یعنی لایق که  
روغن را با داروهای مذکور بجه بر ناف بچسباند یا آنکه داروهای مذکور را  
گرم کرده بر نافش نهاده کمی رساند اگر در مقعد بجه چکنی رسد و بجه را  
دافعه تا بجه علیل اگر رموت اسس کرده بجه را بر سرش نهاند و در هر دو



تا فقه تر آید اگر مادرش را بر صندان نباشد نیز زیا پیشتر که جای و وقت بند

**ایضا** روغن سمور را بر سفوف زرد و بوج و هر دو دوی و خار با زرد کور

و ستر اول و کلید و برنجی و پنبلی در از زرد جو و کوبیده و نمک شک

به بزند و اندک آنکه بچه شیر خواره را بخوراند و بچه که شیر طعام هر دو بخورند

و از جهت آن پهلوس و دیو دار پهل کرد شهید باد و بزرگ انکور هر دو

می روشن است و پسته و مقدرانی او را بخوراند بچه را اسه علف حادث

نشود و قوی گردد و عقل و عرش بخوراند **ایضا** چون نماند بچه اما سدر علاوه

کفین را گرم کنند تا اینکه فعل شود و بعد از آن سرشکها و شرف بر آن رند

پس از ابجامه و بر که به میچیند و بدان عمل سید بکار برند اما پس نماند

زایل گردد **ایضا** چون ناف از آن بچه بچینه شود باید که روغن کبچله

از آنرا بسحق تر از آن زرد جو و لوز و بزرگ و مملتی بچینه باشند بر آن طلا

گند یا آنکه داروهای مذکوره را از اس کرده بر بچگی ناف بزنند فراموش شود

**ایضا** خاکستر نیک بزرگ ناف بچینه باشند بزرگند فراموش کرده **ایضا**

بچه های نرم از آن جای و طبع از بر اس کرده باشد امیخته پس نماند

محل مرض طلا کنند از مین بچگی و همین بچه زایل شود **ایضا** از آن

در وقت و بنس لوجن و هلی و ج را اس کرده باشند اینچنین  
بجنگی دهن دوت زایل شود **دیف** بنس لوجن و پهلور را در وقت  
ذابت مالک را سنی اس کرده باشند اینچنین بلیا بند ازنی فی ذبت  
زایل شود **دیف** بنگ تریک مهلی اس کرده باشند اینچنین  
علتی که بچه را از خوردن شیر حادث شده باشد زایل گردد اگر هر سه  
مذکور و بنگ را اس کرده باشند بلیا بند گمهای شکم زایل شوند **دیف**  
بمغول بنس از چاب چشم شدند معنی اس کرده باشند هر دو گمهای دریا  
در معنی شور اینچنین بچه را بلیا بند ازنی فی که بگویند شیری شود  
دفعه شود **دیف** گنگی را اس کرده باشند و شکم اینچنین بلیا بند یا ان را  
باب گرم اس کرده بر اندام سخت کند بپ زایل شود **دیف** جوش  
و در ابله و مهلی و گتای و ایندو جو بنوشند اینچنین است و استیار و دمه  
زایل شود اگر جوش مذکور دایه بچه را بنوشند فایده مذکور حاصل **دیف**  
سجق موته و پهلور از او تیس و شکم و کلا اسنگی باشند اینچنین  
شکم استیار و دمه و تی و دفعه کند **دیف** از جو و دیو در استیار  
بجس پتون سونف هر دو گمهای بار بلیا بند اس کرده باشند اینچنین



بسیارند از این کز سنگی افزاید و سنگ هفت و یابد و تپ و استیاری و پندرد که  
و بر کف و دم و سرفه و قی و فقه شود **ایضا** استیاری را اس کرده  
باشند امیخته بسیارند سرفه و قی و تپ و استیاری همه دفعه شود **ایضا**  
مغز تخم تفرکه و زارن ماد ملک سنگ اس کرده باشد امیخته بسیارند  
سرفه و قی و استیاری همه دفعه شود قی یعنی دفعه شود از ملک سنگ دان  
نه آنرا زندی بادی دفعه شود **ایضا** جوشن مجده و گل و دایوی و لود و کلید <sup>۴</sup>  
باشند امیخته بپوشند استیاری را چه بازو و بازو بر بند برود صیقل  
**ایضا** برنگ و مغز گند و موته و ریوت را اس کرده باشد بسیارند  
ازین قی و سنگی و استیاری خوب بازو و صیقل **ایضا** فلفین و تخم الایچی خود  
و ملک سنگ را اس کرده باشد و شکر امیخته بسیارند ازین بول بسته  
طفلان بکناید معمول مولف است **ایضا** ملک سنگ و سندی و انکزد  
و الایچی و پیاچی همه را اس کرده و بار و عن سوز و یا تپ امیخته  
بسیارند ازین درد بای اس سنگم دفعه شود **ایضا** اطفال <sup>نخله</sup>  
بسهال سوز و یازرد باشد بپوشد کچمال و یکجانی و زیره جوز بود و گل انار  
را اس کرده بدین سهال **ایضا** دو دانه و زرجوب و گوشت

و خردلی و لنبور جو بادقح اس کرده بر اندام سخت بپاشند بپوشانند

**ایضا** انگور و جواته هلیله و پلبلد راز بار یک اس کرده باشد و در

سوزن منجته بپاشند سرفه و دمه دفعه شود **ایضا** پاشیره ادرک که قند

بخوراند کلک دفعه شود **ایضا** پلبلد مومل و شیش پلبلد راز و لکنسلی جو

اس کرده باشد بپاشند بپاشند سرفه بر فوج که باشد دفعه شود **ایضا** لکنسلی

وزر جو و تخ باب اس کنند و ام کرده در بر که میدا بخر سجده عمل سید

بگذارند در صحن جلوه ماکه دفعه شود **ایضا** تر بنده بود که میرنه سپید و نعل و

ادر که و گشای خورد و بزرگه باب اس کرده و شیر کرم که اینده بر چشم که

سخت کند **ایضا** منسل خمیره زرنج تخم کبکج باب اس کرده بر چشم

خارش بر جو یک اس **ایضا** منسل و تاف حرکه و پلبلد راز و زرنج باب

باب اس کرده و فیتله سازند بپاشند بپاشند سید در چشم کشد جمع

امراض چشم که دفعه شود **ایضا** خمیره و مهلی و زرنج و لکنسلی اس کرده

بر در که سخت کند بپاشی ان بچه دفعه شود **ایضا** در در که در لوجه

و خون بکشایند و بچوش در غشایان شیر در و برش را بنوشند و ادرک

چاکو لیا دکن را اس کرده بر ان سخت کند از این مرض منجته شود

ایضا



از این **کفیان** روغن استور را میجویند و از آن اسکنده و بشیر کرده چندان

نور و غن باشد به پزند و بلیسانند و بر آنرا نش طلا کنند این راغری طفل

نوشود **ایضا** پوست درخت کهنل قدم پایب اسکر کرده بخوراند طفل درخت

**ایضا** سرطان را در شیر انداخته خوب بشند و شیر را بر پای بچ طلا کنند از

سایندن و نوانی بازمانده در خواب **ایضا** سیر و بر که نم و لک در پرت نازید

جو گوشت کرده باروغن استور امیخته بر داخل نمایند و دروش بچ را برسانند

اسیب دیو پری دفعه شود **ایضا** کشف سحر و موی سخزادی و شرف زرد

و بر که نم را جو گوشت کرده باروغن استور امیخته بر داخل نمایند و دروان بچ را

برسانند اسیب دفعه شود **ایضا** کونته و بچه و بلیله و بر این و سونا

وزر خوب اسکر کرده به اند بانشهد و روغن استور امیخته بچ را بلیسانند

زیر که و دانا کرده و قوی شود **ایضا** چون طفل را دندان براید باید که

شیر بز و باد کمانه و غده که بلیک یا شیر عادت بکراهند تا قوی شود **ایضا**

بزن بچه شیر را در بگذارد و چار و ما و مملتی و رازش را اسکر کرده با

و سکر امیخته بر قدر مناسب حال بدام بلیسانند بچ در دست گوید و گوپاش

یک بود و فریه بود **کفیان** کج اسکنده و باروغن استور با بشیر امیخته

بسیارند بجز در سب کوبید و کویا پیش نیک **دیف** فلفله دراز و لاجل  
جولوب از فلک زده خفته بخورند میت و تلوانه و زبری و سجد کاشک و کرم  
**دیف** بنام مول و لاجل کجک جولوبیت که در اوراب جوش داده که تازه خورد  
بدرت و تلوانه و زبری و سجد کاشک و فوفه شود **دیف** چون که زاده  
باید که گویند اس بیده با روغن ستورا میخه با نکت سنج کرده در دهن بچ  
بعد ازین که را اسب و یوز برنج شود در هر اثر مکنه مجرب است **دیف** بر  
دوم از آن خواص است که بروغن تر کرده بر اخله بندد و در آن بوی  
هم چنین بفت روز این عمل کند که **دیف** و یوز بری نرسد **دیف** جوش بخوا  
بزرگه را یا نیز نامه طار و روغن ستورا میخه پیوستند بلکه فوفه شود **دیف**  
دار بلد مهلتی بلیله زیره میترخه اس کرده با سفید میخه در دهن بچ سخت  
بچکی دهن فوفه شود **دیف** روغن ستورا میخه تو از آن ملتی و بودار و  
بپلندراز و با پهل و ضدل و تالیس پیر و کلیمه نخبه بر اینها هم کج طلا کند  
و نیز بیباند اس فوفه شود **دیف** فلفل دراز اسس کرده بیا  
بسیارند ازین دمه و سر فوفه و پسته و پسته و قی بکل فوفه شود  
معمول و مولف است صحبت ما

کتابی

دیف



**بیشمال** ازت مهدی رت صندن بلاه جری ده تر والا زیره سفید

سوره سپس برکه نم برکه خنار بوند چینی بیدم و سر بوند

و پیمان بید و نیل کنفی و مولتی و جاکو و کچور و مورج و کسندر و دها هم

از هر یک بجز دم جمع ادویه را منشا می رسنده کوفه و چینه بیست و پنج گرم

طبل سرخ لافیه کرد با هم بید و بدار و مقدر فوت و ارنگی دیده بعضی را

با روزنه بجز اندک خصوصاً بچه و طفل را از مرض رتانی چینی و چهار دراد کوفه

و غلبه خون زایل کرد این لالی کوفتی گویند مستقل از طبل اند معمول نوبت

**دوسخ باد** سه پنجه برکه نم سوراچی که خنار کچور زیره سفید بادیان

ساقه مغز بل طباخیر بنیاد گفته کیورا کور کبان اصل الرضوی کسندر

کیر و کسندر با جری اندک حس رخ کلوی کباب چینی فاقده صغیر فاقده کباب

فلقد رازر جوسه نیر مالا کم یاد رنگ نکر بلاه جری رت مهدی و دها هم

چاکتوی بوته بنو فر بیس کل کلاب قلعی کشته صند سفید برکه دهمتر

دهمتر کله ارنگی صندل سرخ سمنس بد فضل کرد دار طلا

این ادویه وزن برابر کوفه و چینه باب طفل را بجز اندک رضاد و چهار دراد کوفه  
و اگر از بسبب رضاد و بیهوشی او را در آن ببرد و یا چهل ساعت نشود دارد طفل بویست  
محدث یا بد با ب کچور





و صف **دین** مانند کل معصفر او به مقدار درم باب پنجمه بخوراند

اسی سواد

**دین** را طفل غایط سبز نشیند جاگو و مهدی باب اسی کرده بدید

صحبت باید **دین** دار بلد چو بلتی بکشند کویا سبز دو بخوراند

از صورت برآید  
که عمو کسوف

ب صفراوی دفعه شود **دین** با زینک و دار بلد و موشه و نیز مال

وزن برابر یاب طفل را بخوراند اطلاق دفعه شود **دین** دفعه خناید

کاملا زیری سرش ترا بیل گشته مرچا نکه کنه کارن برابر باب دین با

بدید صحبت باید سر خناید دفعه شود **دین** پونیت درخت سرسی را کوفته و کچ

بدراند و بشیر زب پیده بر بخنی تا طعم آن و جوانا و پیرانی طلاقند

چون حدوت از حیض از خون است از بی دارویه شود معمول **دین**

**دین** بلبل دراز و عینس و کلسنگی مشاوی کوفته و بچینه بوزند از

یک ماهه دو ماهه عمر و فوت در کلسنگی طفل دیده یا مقواری عسل و شیر

عوزت یا با عسل و مقواری اب طفل را در زینت بلیا نند تا سه روز

از بی زرضی بت و سرفه و از فوجا جل و سول شکم و کوبه و سول کلس

و دیده دفعه شود اگر طفل در مرض بت اسهال خام باشد نیز صحی باید

اگر شکمش پاید و شکمش محتس باشد با سانی روان شده

اصحاب سن پنا به بعضی بند شود صلی بحرب و معمول ملاقات است

دارد در حق ما راضی مذکور کافی است و این را ببلاد اوله که ایند

**دفعه** لنگر استنگی موته سلفدر از مپس هر یک دو پنج ماشه مغزی

ده ماشه در پنجاه درم آب انداخته شب برارند و صبح درم حصه لال

اب بجامه بچنه شیر کم کرده سشش ماشه شکر می در آن انداخته برارند

و آنکه و آنکه از آن آب طفل را بنوشند بجزی و برنج و دال غزاد هر اسب

ام یا است دفعه شود **دفعه** سوسا که بریان و مضر هر یک چهار

نک سنگ دو پنج درم با هم کوفته و بچنه بشیره ریکه صبر مخلوط کرده بقدر

نحوه غلوه که کرده نگاه دارد یکی روز نیمه طفل را بخورد انبند و کجوی غزاد است

تا سه روز و عن مال کار و ممنوع است بعد از آن اگر قدری بخورد از مضایقه

ازین افزونی بجز و کوه و چشمه و سوسا و کانس و کول شکم دفعه شود

و این را تلنگر و کتا گویند معمول مولف است **دفعه** کان کرب و

رنت و پیل بری متاوی کوفته و بچنه در شیره لکر دهنه غول کوا

مخلوط کرده مقوار دانه نخود غلوه با بسته نگاه دارد یکی روز نیمه باب تا

بخورد ازین سوسا و کانس و سر ضا و دین تا یکی و چهار و وغایا



و کیه فصل و یک اراضی خون و چنگلی آن دفعه شومند باید که جهان انفس را  
مانند کرم و کپوری بخورد اندک مقرر کنند که در فیض بر حباده تا سه تا روزینه  
یک کوبه بخورد در مایه بجز روز بخورد از مرضی مذکور این نیز بیشتر  
معمول مولف است و این را در حین کنگه مکنند و نیلی کونایز مکنند

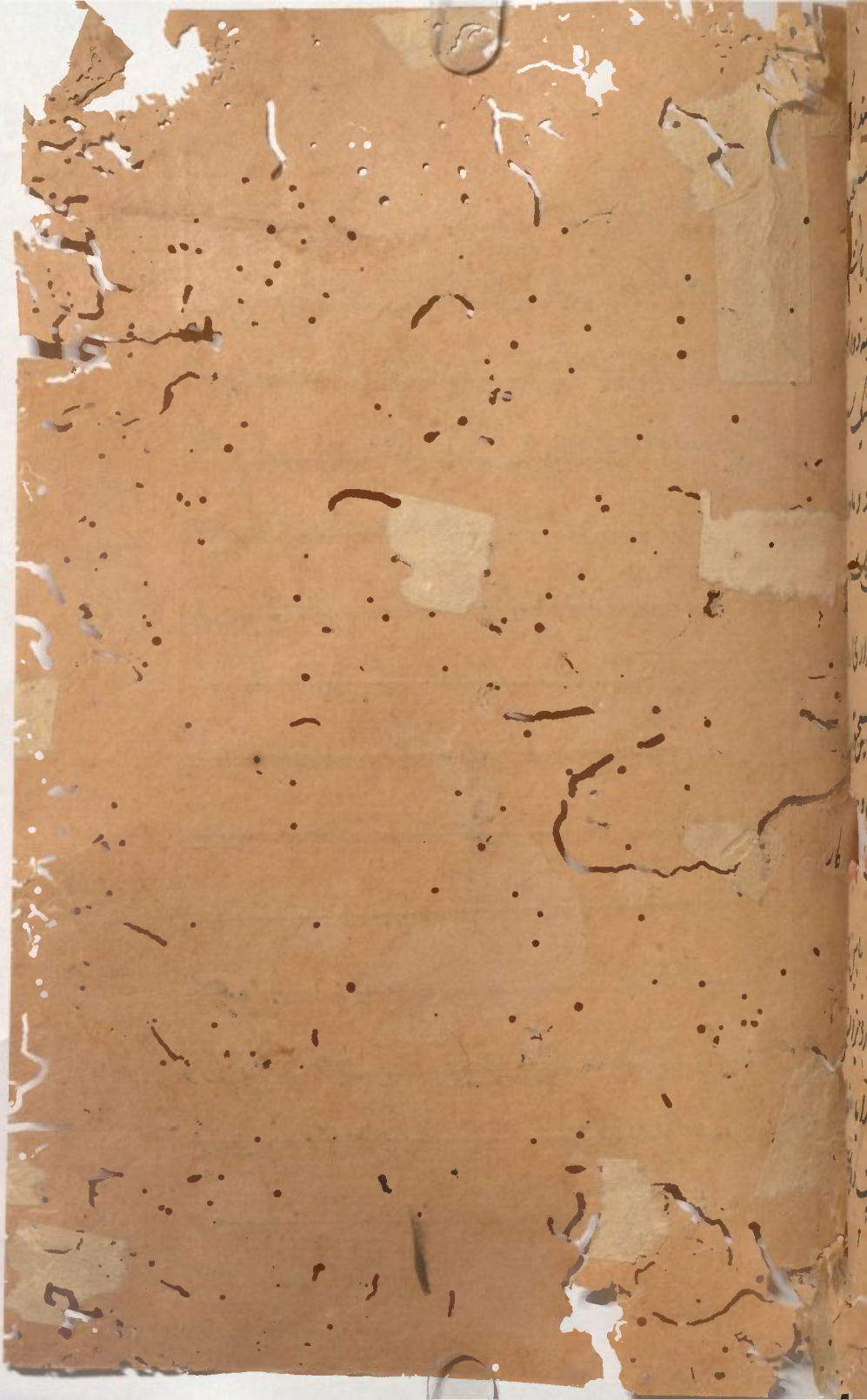
**دیف** کبیر کشته و کنبه و کبابه چینی و تخم و بجان و نلبه و چاکو و بدهیج کبیر  
سختی کرده بپزند و مقلای در دهن نزل کنند چنگلی همین زایل کرده  
این نیز بپزند کونند معمول مولف است **دیف** کشته در که در کسکستان  
یا رکه کوندی که تازه باشند مساوی کوفته و بجهت در دهن طلا سازد  
چنگلی دهن دفعه شود معمول صلیف است **دیف** دهنر و لار است چندان

و عارضه و جهر و نیل بر نی عریزه سفید و رنگ بدین مایه و شربت  
رگلسیج بوقت کینه و کوفته بچشمه نگاه دارند و در دهن برزند چنگلی دفعه شود  
معمول مولف است **دیف** در استطلاق شکم زیره و بادیان و ورق گل  
و سر کینه نرم کرده در شکم طلا کنند اگر معادای لودوانکی بپزند مایه بزغاله باب  
بیزد بپزند و در اجتهاس شیباقی از غسل و فودنه و سر کینه موش  
استعمال کنند دروغن زیت در شکم مانند **دیف** حل و مایه کوی لوده

بن ترمه کت

و بلای نیزه بالا که پیش معشای می جو کوب رود کاره کند و آنرا به بچه  
سر کرده مقدراری بشهید در آن انداخته بنوشند یا سخیل از  
باعسل ایمنه بلیسانند طفلی که برض اشبار هر کون مبتلا باشد هیچ باید  
معمول مولف است و این رازی بنبراد کاره گویند **ایضا** سرمه دوازده سوزم  
الاجی خوردن باشد بهس که بجزدم کیمزه بازده باشد نیک سخی کرده  
بهراند و قدری در این طفل نیز کند بچگی آن دفعه شود و مادر طفل را  
از خوردن اشبار ترش باد ایمنه مانع اند معمول مولف است **ایضا**  
تو اکیر الاجی خوردن مورد کشته مت و بی اس کند و مقدراری در دهن  
طفل بریزند بچگی زایل شود معمول مولف است **ایضا** سخی بلیان  
باشند ایمنه بلیسانند مرض دل هم از آن که باشد و مول  
و سرده و کپرد که و کلمک دفعه شود معمول مولف است **ایضا**  
دفعه تنک زهنی و اطلاق ایفون زنجیل کشته یعل باسین برین  
از اسه سزد ایفون را در کپردی انداخته اند که اسه اندازد و زایل کند  
چون کوزار شود ادویه نرگور را نیز مقدار دانه موته طفل را با منقه  
چاپسب تا بخوراند و مردم کلان را بر او خوردن نیک نبود و دفعه شود





**قوت ماه در سالک**

بزرگه نقصان عتبات بر شش نوع است یکی آنکه خلقی بازم دوم از بسیاری  
از جماع بیوم از صحبت مانند آنکه دل ندهد همیشه کاره بازم چهارم از جویدن اشیا  
پنجم با نیک دار یا کم بجم از کثرت پیروی جماع کار بستن جبرتهای را که افزایده باد  
ششم نسیب حدوث مرضی در قضیب مجمل خطنا که حاصل آید در بن شش نوع یکی  
خلق دوم نوع اجیره لاده گفته اند **علیه ان** چند شاهه بزرگ اشکاف کند و مسجوق  
نیک سنگ و غلغل در ار بر کرده اند و از بار و غش سوز که **بسی** کشنده باشند به  
و بخورند بالای آن شیر ماه کاز و بنوشند درین قوت ماه افزون گردد و جویست  
و معمولی موبقت **ایضا** بیل در از و در دیده مانش و از درین پنج تا خود  
وجود کندم متساوی با تک امیخته بنورند و مقداری از آن بار و غش سوز بر  
روزینه بخورند و بالای آن شیر با شکله میخته بنوشند قوت ماه افزون گردد **دیگر**  
مسجوق اند را با میزه آن مده چند پت داده روزینه مقداری از آن باشند و شکله  
سوز و غش سوز میخته بخورند و بالای آن شیر با شکله میخته بنوشند نیز به فساد  
قوت بخشد و جو را بید آید **قوت ماه** گوگرد درم ششصد روکبه مود سوس  
شکلهاه تال لکها نا پوست درخت سینله بخورند تا از صحبت الیکز برنج



سندای مملکت بخردم همه الاوقاف و چینه بردارند روزینه صبح و شام  
دو نعلیم با شیر ماله کار و بخوراند و از این شیرش و باد اینگر حکم کرده اند  
فوقین افزون کرد این را که در چورن گویند **چرب است** **دینا** شتاور **سند**  
موجود است تا ملکه از تخم کوچی پهلوی پنجره پوست کنیدن اسکند تخم  
تخم او تنگن سگستان انبند جو شیرین سر باد مت وی کوفته و چینه بوزن  
شکر تری در آن ریخته بردارند در روزینه در بخورد هر وقت صبح و شام نیز  
با شیر ماله کار و بخوراند قوت باه افزون گردد **چرب است** **دینا** جاو تری  
بخوردیم زعفران بخردیم جوز بویا قرنفل هر یک ده درم یک ماهی سفید  
سه هفت نیم درم **چرب است** **دینا** شتاور **سند** نیم درم به زربتیکر  
کرده کوفته و چینه دو صد و بنقاد **دینا** شکر تری در آن ریخته بردارند روزینه دو بخورم  
با شیر ماله کار و بخوراند که این را با خردوز خوردن دهند یک پیره بر که قبول  
پانای این بخورند قوت باه افزون گردد **چرب است** **دینا** شتاور **سند** درم  
بطرف این اندازند **سجق** موجود است و سمند بولکه که هر یک دو درم  
در جامه بسته خوردن اندازند و بچونند بعد هوا را بجامه بسته  
مقداری مصلی با چاشنی در آن انداخته بنوشند قوت باه افزون شود

اینکه حاصل آید معمول هر روز **دیف** چند بار در روز در لیله

بجایه درم آب انداخته شب در فنک برارند و صبحم پیش بخورند

چون سیوم حصه اب یانه بجامه بچینه بستانند و پایش نرم از بنه تا انکه

شود بعد هو جوز بوبه بیت جمع باشد قرنفل دوازده نیم باشد ارد سیله

بچندرم جز اعظم دو پندرم کوفته و بچینه با بیت درم عمل داب غلیظ منکر

بکدرم را غلوها بندند و یکی روزینه بخورند و نذر اشیا ترش و باد آینه

محرز کرده اند قوت ماه افزاید اب که حاصل آید و در وقت قضیت بر کرده

**سنت** چو قوت جعفر بکدرم بچینه قرنفل کثیر از عوفان بکدری افیم

براعن بنور کواش به اس کرده بنی بلیب کواش ز تابان طور بخورد

اول چاول سحر است از قوت **تک** خسته نخوده و مایه از به برده

و در آن مایه روغن ناکه کاد بکدرم بچینه و بکدرم بچینه پناش از از و بخورد

اول کواش بنور کند از آن بهاله بنور کواش **سنت** سحر محبت سحر محبت

**تجربا** قوت جراحی اعظم بجایه درم با اب بنوبه و فک کند و صفت سحر

بشیره بر که کنور بلا خطه انکه در می در آن نه بپخته بدو بعد هو کواش

ببازد بعد از آن بنیکه بیت درم در آن لاج **سنت** صفت بکدرم



جاو تری بیخانه تخم کوچیک بجز در آب صنی و دریندم زعفران  
قدری شکل باید که زعفران و مندر را صاییده باب و او دینه کور  
رفته و بجای دروان ایچ و بوزن جز اعظم قند صیاه کهنه یا کرده نیک بگویند  
ارغک بود قدری آب انزارد و یکدرم را غلظت بکنند بهر آنکه و یکی زعفران  
بجز آنکه قوت باه افزند و درینلی بخند و خورده را هم که بیشتر و احراض باوی  
و یکوج و یکم روکه و کونم باوی را دق کرده اند و غلظت را با اعتدال آورد  
معمول موافقت **دیفی** فلفل دراز منجاء درم کوفته و پنجه دره و هزار درم  
شکر کارواند گرفته بخت خرد تا بکینه کوه شود و بعد بوقفل و با چغندر و جوارب  
و تخم و مال سبز و ناله کبک و کبچ پهل و بوس صاییه و تخم کوچیک و بیدار بکند و خندید  
و دیگر که گفته هر یک دو درم زعفران یکدرم کوفته کوفته و پنجه با یکصد درم  
روغن زرد ماییده در کوه نرگور انزارد و یکج زندانها چهار صد درم  
شکر زی دندان ایچنه در طرف دیگر انزارد و نیک به بند و اگر مقدری که  
بجز بود نظام بخت انزارد خوش رنگ و میخند بود ازین قوت افزاید و مینی  
عجوبات نازک انجارد و غلظت پذیرد و حباب است مامول موافقت

را سکنند نیز با را سکنند بی سکنند در از سبلا مول خمر قره الجا بن اجوا  
ول چو ذی بریک بجز دم کوفه چنه هزار بعده خود درم انما سیاه را  
اوزوه درم روغن بادکوبه در آن انوار خسته از الخش فزودار چون  
استود ادویه در آن یار کند بگذردم را غلوه بسته پوزند بلی از زینه بخورند  
حاصل ایضا بینه افزون کرد این بدو دفعه مرضی بادی نظر ندارد  
**ایضا بجز آب سببای** سفوفه دو عدد و نقل و جاتری جو بجز  
دار چینی بزرگ بجز دم مغز بادام و همین سرخ و همین سیفند غصه انقلب  
و تخم انیسون و بیج بند و موم مصلی سیاه و حوصلی سفید و نال بلهانا و سفوفه  
سفوفه و بنوجوس و زنجبیل و نال پترو کونج و زخم کونج و پوست بلبله و پوست  
را سکنند و کنگر سفید و شنجاش و بنا که کبیر و صویح و پنبیل در از بزرگ در  
مصطفا روی در عروان بر یک بجز دم نلک خالص بکمانه جز اعظم بکمانه  
و عمل خالص مع صد درم مصری سفید و پنجاه درم جمع ادویه را به  
کوفه و نیمه و عمل و نلک تری را بقوام آورده امیخته پوزند و روزینه  
بخورند قوت باه و اما که حاصل ایضا است

ایضا



درم نمک سه تا نه مایه  
درم درم نمک سه تا نه مایه

فلفل درم بود خراسان جوید میوه نصف زوی موصیایه هلد  
هر یک هفت نیم درم است گلوی نال مکاره مندی تخم کوچیکه بر مایه هر یک

چند درم قرنفل اراچی خورد بیج بویکه بتول خال پتر جا و تری زعفران افون

سورج کبابه جنبی هر یک پنجاه جز اعظم بیک چند درم مغز بادام ناچیل  
هر یک هفت چند درم روغن کاه و روغن خالص هر یک پنجاه درم شکر تری

بکشد و چاه درم بسند جمع ادویه را کوفته و چینه بپزند بعد روغن درغ

در این کند و برانش نهند و غسل شکر تری و مغز دران اندازند چون اندک

نصف بگذارند به ترتیب ادویه را دران آمیزند و بپازند و در نیمه درم

بجور انداخته بانه و کاسکی حاصل آید عجیب است **دیف** بمقدار مرغ زر

سورج کند و یکماه سیاب دران انداخته بپازد بعد منت پاست سما یا

با آنچه در پیشه او است بخلق فرود و سه هفته این عمل کند قوت ماه افزون

ضعف و پیری و سستی است و اندام کجنگ را که بر روی افتد بپزند  
زیاد کردند معمول مولف است هر چه از یک بجه مرغ بر آید هموزن

ان آب شعلت که تر کرده گفته باشند همانقدر هر یک از آب باز





که هر یک ریغ یکدم باشد در آن مخلوط کنند و بنفشه زعفران  
کوده پیش از همه در وی اندازد بعد از آنکه را مخلوط کرده باشند معطر با  
و مغز پسته و مغز بادام و چوبانزه و گشنیس که هر یک یکدرم باشد در آن  
در آن انداخته غلوها بنده و خواه کشتی را دست کنند اگر خواهد جز اعظم را  
اب انرا در شیر نرگور انداخته به پزد خواه چنگ انرا در پنجم روز پخته خورد  
توت پسته حاصل آید و سرخی بدنی بخشد **موصی پاک** موصی سیاه سی درم  
مکوبد و در مقداری روغن بادکوبه و باد و دیار و دیمت درم شمع را در ده درم  
روغن مکه گاو بریان کرده علی حده نهند و بسته مغز بادام و چوبانزه  
و چهار مغز هر یک سبب درم جدا نهند بعد از آن قرقل الراجی و جوز بویه  
و مورج و پسته راز و سندی و اسکندبه و ستاور و متیج و دار چینی  
و اجوائین و تخم مکره و خراسانی اجوائین و سنگهاره و نهند و تخم کونجه و تخم  
زیتون و بنار بکند مال بکاره هر یک دویندرم کوفته و پخته بهار و زعفران  
و مشک هر یک دویندرم ساییده علی حده نهند و سبب درم جز اعظم را  
با سیمین موصی سیاه کلو و بجامه بسته در هزار درم شیر مکه کار و در

طرف آهن منفرقه براس می بندد و کفچه زنده تا کوه شود جزه نمود  
سختی موصی را سببند بیرون کشد و بیت درم روغن بکه مارو  
در کوه انزاد و بریان کند چون دانه دار شود از دستش برگیرد و از فرغ  
تا نهاره درونی اینجکه کفچه زنده و مخلوط کند بعد هو چهار صد درم شکرتری  
بخام اولاده وضع برمان را در اینمزد انگاه کوه را که بان ادویه مخلوط است  
در وی انزاد و اندک با پرزند و زعفران و مشک انزاد و بعده موم را بسیند  
و از انش برگیرد و سرد کرده در ظرفی دیگ کشد بعد درم روزینه خوردن در هر  
وقت باه و آب منی نرم را بسند و لایق حمل کرده اند و در آب حاصل دید  
معمول مولف است **بسته پاک** بیا در فرغ تحت تحت کند و موز از ادویه  
که قدری چونه کلی در آن اینجکه باشند و روز و در شب هزار و بعد موز بر آورده  
بسه آب بشود بعد از آن بطریق که موصی پاک کند بهمان ادویه را بر کند  
خوردن این فایده مذکور باشد معمول مولف است **بسته پاک**  
بنخ سبب سسی درم کوفته و چینه برارند در ده درم روغن بکه مارو  
بمانند و یکبار درم شیر بکه مارو در طرف در طرف اصل کرده سخی مذکور



را با باده درم با بایت درم جزو اعظم جامه لبک برین برانزاد و بیهوش  
بعد بود با باده نیز کور ریا یا آنچه در وی است کشنبلیده بپرفان اینرا ز قوه  
کوه را در بایت درم روغن رز و بزنده فرو داده بپزند انطاه درم  
صنع را در ده درم روغن ماد کار و بر میان کشته مغزهای که در موصی با که  
گفته شده بیشتر عاقد رستماند و مغز نار چهل پیر در آن امیزند بعد از آن  
فرغش سیلابی و جوز بویه و سندی و بلبلد راز و مویز و زرنکه و  
سکنده موصی سیاه و ستار و تخم کوبیده و تخم ادنیس و سیاه نهاره  
در سبج و در صنی و بیهود زبیره سیاه سفید بر او بکنند و عفره و  
کوبه و هر یک و دیگر درم کوفته و بچته بپزند و قدری زعفران و مشک  
هم ساییده غلی جده بند انطاه سفید درم شکری را بقوام آورده  
بطریق موصی سیاه پاک ادویه را با میزنند و بچته نگاهدارند بخورم  
روزینه بخورند قوت یاه افزاید منی نرم را بنجد خورده لاین  
عمل گرداند و شہوت و قوت یاه حاصل آید موجب است معجز  
قوت یاه و قوت یاه عفره و جرس موصی سیاه و سفید و بیهوشی

این در جو خازن یک سال پس از آن که او نهن تم کو چینه مسجیل تم که  
بیا به چینه نعت بر ری میست و بی کوفته و چینه باد و چندان بنکتری  
انجمنه بدارند کفی روزی سه مرهم بخورند اخلاط سینه بیرون کشند و  
انزاد چند آنکه بسیار زنی هستند که در اند **ادویه با اسک** پنج سون با  
تلی سیاه بار که بتول بخورد اس که بنود **دیفا** یک بقیه کنج را با مسکه  
اس کند و بکف پای سخت کند و بسیار مالش دهند و پای بسیار زمین  
نه نهد و نزدیک کند اس که شود **دیفا** خایه چهار موش بزرگ بستاند  
و بدان روغن کچم بزند و نظام جامع **مقدور** در کف پای طلا کند  
از زال شود **دیفا** با جی و تم بنوار فرم و ده نوره هر یک سیاه درم در پهلوان  
درم نیز مالک و بخت نند و جوارت کند و از آن مسکه کشند و روغن  
کند و بسیاری کوفته در آن انزخته بدارند و مقدور ای از آن بعد از طعام  
بخورند و روغن را اینتر با ضن نگی دست و پای طلا کند آنکه کشند و مقدور  
خوردن بسیاری نند کور یکمانه تا یک درم **دیفا** جوز بویه یک عدد و افیون  
مقدور کنار دهنه و چند دانه اجوائن حرار یا جبر صبر یکوید پس نسبت درم

عل



عمل خالص در ظرفی انداخته رالقمی بند چون کند که هر یک را چنانچه  
بند مقدم و متفر در آن انوار و بعد ده درم از آن چنان انداخته  
کند و چینی غلوطه به بند و یکی بعد از طعام بخورد اما بعد خوردن این از سوسن  
آب آحر از آن زمانه که شود معمول مولف است **دینا** میته مویج هر یک  
بجانه یا هم نیک باید و سندی بیخ نیم مانده در فنون سه مانده هر دو را  
با هم بکوبد و بسیل دراز و سه تنول هر یک بیخ نشه و قرنفل و اجویبی حرا  
و دارچینی هر یک دو نیم مانده جوز بویه ده مانده کوفته و بخته و جسیج اودیبه بهم بخته  
بکوز در شیره صبر سایده بوزن دو مانده غلوطه بندند یکی پس از طعام  
بخوراند اما که خوردند از فراغ جامع نیز نبوت شد تا حرارت بخند  
و قوت قیام مانده حرارت است **دینا** دیگر زعفران خالص در سنبند و ایفون  
و جاتری دار چینی هر یک دو نیم مانده جوز بویه دو بندرم کوفته و بخته و شیره  
بر که تنول مقدار موزک غلوطه به بند باید که چشیدن ده درم روغن زردی  
بنویسند بعد هم بکوبد جوز اند بعد آن بره تنول خوردن در هر یک  
بنویسند اما که حاصل آید حرارت است **دینا** عرق کجرا الا جوز بویه قرنفل  
زعفران صندل سیخ بکده سندی بلبلد راز ایفون مصری مستوی کوفته

کسر

و چینه شیر **دیف** بول حقیق کوزه نمونه را غلوه سازد تا یکی بشود  
خوردن طعام تا پنجاه روزم شیر پاکه کار و بخوراند اما که کلمه جامیل آید  
جرب است **دیف** عقره هوز بویه زعوان ایفون متب و مایه کوفته  
باعسل مقدار دانه مویک غلوه بندند یکی بخلق و در بدن دهند که نوز  
هر گاه که شیر نهند و پارسه خورد از زال شود جرب است **دیف** ایفون  
را در بیخون انراخته چهار روز برادر روز پنجم بر چوب و موز خسته اینه هر یک  
دو میندوم کوفته و چینه در صلابه کند و بشیره کیون نکور شنیده در آن انرا  
و سخته کرده بیکاشه را غلوه به ندر و یکی پاشیر ماد کار و بخلق فرود بدن  
فرماند اما که شود ماد آبی که شیر را کم کرده چینه در بدن انراخته نه کوفته  
اشو از زال شود خیلی جرب است **دیف** اسپند تک سنگ متب و ای  
باشند ساینده بر قیف یا بر ناف طلا کند اما که شود **دیف** پوست خشک  
در درم سند می کل دانه کی هر یک یکدرم در آب کوبند و آب را چینه  
بیشتر از جمیع بکس بنوشند عقده آید و ذوق بسیار دهند  
بغزاید و خلا را کم کند **دیف** و نقل عقره سند می متب و ای پس کوزه  
بوازند وقت حاجت بر است طلا کند لذت بسیار زن و مرد حاصل آید

دیف



**دیفان** یکدم و دارچینی دو درم کوبیده و بخته با غسل امین بپزند  
طلا کنند وقت دخول نیت نیت بپزند یا بد عورت **دیفان**

درد بی پنکزه سینهها نوسندی ستاور موصلی سیاه بندی بوته  
با دو صندان شکسته مجنوط کرده یکدرم را حله با به بندند و یکی بوزانند

امکانه و شهوت حاصل آید و قضیب بسیار سخت و در دست بماند  
**دیفان** دارچینی با جو صمغ در وقت دریا که متاوی به ترکیب کوفته و بخته

برازند بوزن دو نیم ماشه با آب ساییده را آب طلا کنند در آن دریا  
کوفته که و عورت را از سخت و فرج بگفت شود **در بیان**

**علاج منت زن** علاج چکنی بد آنکه چون در در حاله تنهای آرزو بر  
جماع مینماید و زنی موجود مینماید از اینهاست بخودی شهوت را بگفت

دست با آب پمسک کرده و مویسانه در بضرورت را لمانی قضیب  
سخت مینماید در است کران و پروپس است بیک میاید و بگری

که چون این چنین فعل چند بار میکند در حاله تنزی قضیب شهوت بود  
یافته و مست و بطار میبود و کج نمیشد اندا بعوض دارو که در دفعه مرض نوزاد

میرد در فموی کجی و مستقی او نیز در آرد و بر کردن سخت در حین است بر قوت  
بیکه **دیوادمه بنی** مالکینی تخم کما نوزده کوه بلی سفید پوست پنج کینه سفید  
جوز بویه هر یک ده درم اجوائین خزان با پنجم درم جز اعظم دو درم  
همه را جو کوپ ارد در دو هزار و چهار صد درم شیر ماله کاه و کله چهار صد درم  
اب در این مخلوط کرده باشند انداخته با آتش نرم بکوتند چون بقیع شیر  
مانند جوات کبر و مسکه کنند در ظرف دیگر انداخته بر اخل نمند تا روغن  
شود از آتش بر گیرند تا لختی سردی رسد و یک درم زعفران سعی کرده  
در آن اندازد و سرد کند و بعد از آن مقدار **دیوادمه بنی** بر قضیب مالند و خون  
بر گرداند و نیز بوزن دوسه یا شش بخورد خاصیت سرد بخندن را بایک  
بر که قبول بخورد خاصیت گرم دهد اما بعد خوردن طعام اینی روغن را  
بخورد قوت باه افزون گردد در استعمال کند در ایام زمستان  
معمول بر آف است **زینقا** کوه که ناخنه آب تخم طرب **دیوادمه بنی**  
پنج کینه سفید مشاوی در نیشه انداخته روغن آن را در سباله بگیرد  
و بر آرد روغن مقدار ی بر قضیب طلا کرده بالای آن بر رنگ قبول

ب

ب

ب

ب

بمیزد



به مدد طلق دفعه شود محمول بر بقیه **ایضا** دارم که همه در حوض  
مشاوی حسی کند بعد از از رو کندم و روغن زرد و قند سیاه حلوا  
به نزد سببی مذکوره در آن انراخته اندیا کچیز زوده فرود اردو مقارن  
از آن برات طلا کند کچی انت اگر چه سبب رسیدن ضرب و یا روز  
کردن شده یا نیز زود دفعه شود **ایضا** از دانش و کجده  
مشاوی کوفته و عفت میخردم در کس درم اسیر در طرف عس میخورد  
در چون بطریق حلوا از ایش بز کیرد و نیز گرم کرده بر انت طلا کند و بالا  
ان بجایه بنید بعد از چهار باس بک پید و انم رسیدن باد و در سبب  
طلا کند و بالائی ان بجایه بنید بعد از چهار باس بک پید و در رسیدن  
باد و اسب بر انت محر از باشد کچی انت که از جلق باشد دفعه شود  
مغرب است **دو هفته است ایضا** نکس بکوبد و بز که مال دستی  
زود و در سبب است **ایضا** اسپند صاف کرده کوهل سره در یک پیچم  
چیز بخورده هم درم قند سیاه کمنه کوفته یکدم را غلوره با به تند یک زودینه  
باشیر که کارو بجلق زود بر دن فرما نید دستی ذکر دفعه شود **ایضا**  
**ایضا** سخت کردن انت میهنه جوز بویه ایفون استند یک زمانه

مستادنی گویند چینه و بوزن جمع ادویه هوسن ماه کاهو در آن رویند

دوازده سالن سخن کند و در طرف الکنیه بدارند و وقت حاجت بوزند

نم سرخ از آن بر در طلا کند و بالای یک برکه بچول نه سجد سخت شود آرزو

که بار دیگر نیاز دارند بعد از سیوم روز طلا کند اگر در فصل زمستان بوزند

یک دو روغ یا برکه بتول بخورداری بخشد و ازین اشک که نیز حاصل آید و

که نیک بوی اسرائیلی نوشتیم نم سرخ تا یک سرخ بخورد خوب است

**دیف** زنبه کل شیو فر شمشیری با شمشیر نموده بر قصب طلا کند فایده نیکو

سود **ایضا** خراطین را بر دهن کبچه حل کرده بدارند و دوام بر در کباب

ذکر دراز و سبط گردد **دیف** مادر را در اساز **زرد** **مادر** کافور بهم سینی

شک گل معصوم قلعی کند از هر یک یکدم در غسل غلوه بماندند و

یکی روزینه بخورند تا صفت روز از اجماع محرز کرد اگر عینی باشد

مرد در بعد مادر خاد نباشد و لا اگر درد پنا را از زنده با شجر بود که خوب

بچندرم زرنج بستند و بپد بعد پندم چرخ

و چندم شیر ز قوم پند با هم مخلوط کرده نصف از او ان اندازد

و صلابه کن چون زویک چنگلی رسد در وی اندازد و بپایند

زین  
باین  
بمال  
بگیرم  
بشیر  
که چهار  
دویم  
بند  
بم  
بم  
بم

**کنن برمال**

بیمه



بیشتر را سینه در آن انداخته نیک صلاحیه کند و قرصی که در آن کوزه اند  
در یک کاسه سبزه و میمان و در با چکدسته در اردو در هفت انگشت از آن یک مشت  
بندد و در هر جانب به بخش دهد چون بوضه سرد شود بر آورده بشناید  
و بکوبد و بپا ریزد و کس را که مرضی بگذشت باشد بعد ملاحظه حظه روز  
ایام بنیبات یک بر که تنبول و چهار قرص و بوزن دو ریخ زرنیخ مذکور  
او در روز پنجم بخوراند هر مذکور در فو بشود این بوزن دو ریخ از این با یک  
برک تنبول و با همه دانه های یک الاچی کلان و هفت پیروز روز اول  
بخوراند و هر روز دو پیروز بود از این تا چهل پیروز بعد از آن نه کم کنند پیروز  
در این صورت در یک کاسه چهل پیروز را بشند نژده گشت و شش سنگه چینی  
در چوله و سینگ و ادنک و لیر و که از گرمی باشد و گشتا با ی زایل  
که در در بعضی گشت روگ نان کجود یا کجود خام خواهد بر میان نانک غزا که  
در پیچ خور و تنها بر پیچند در بعضی چوله و سینگ و ادنک با و گشتا با ی زایل  
ادنک که در در بعضی ماده ها بر میان کرده باشند غزا دهند و از صبح آید  
در بعضی گشت روگ با با که نصف مندل بخورد و یک هفته موقوف کنند

و آنچه از این است که غلبه خوبی بخورد که از ترس و نیز حرارت و زور  
احتیاج کنند به ازان بهمان طریق با مهمل مویز و دیله هر نامی که  
با کرد و بیخ ازان با یک پیمان شکری روزی پنج بار بخورند و بیخ  
و نیز که کار و خام که چهار بیخ پخته در آن امیخته باشند بخورند و  
جمع پت با ازان می کنند و در بعضی که با سرفه باشد و امیختن برین  
علم کهنی گویند در شش هفته روزی بیخ را بخورند این بیست روز که  
دفعه پت با مرقوم شده تحت تحت کرده براه مقعد بیرون اندازند  
سینه که بیخ سرفه است با استقرا از سینه بیرون کند و شفا حاصل  
اگر شخصی دماغ پاکه شده باشد و بیخ ازان با یک که  
و مویز و لاجی که در صد مرقوم شده بخورند صحبت با بند بوا که بیخ  
چند روز که سنگی را که کرده بند اعضا و گوشت و پوست بدن را  
روشنند و درین ازان ساخته بعد موم مقداری را سنگی  
نظریقی پت بیخ که داند وزنی را که مرض پر بوتفا مبتلا باشد بخور  
صحبت با بند جرب است معمول موز است **بیل**

دیله





